

بسم الله الرحمن الرحيم

امر رابع در مباحث قطع: امکان اخذ قطع در موضوع حکم

امر رابعی که مرحوم آخوند قدس سره در مباحث قطع عنوان می‌کنند، این است که آیا اخذ قطع به حکم در موضوع خود حکم امکان دارد یا امکان ندارد؟ آیا مولا در مقام جعل حکم می‌تواند قطع به آن حکم را در موضوع همان حکم اخذ کند؟ مثلاً وقتی می‌خواهد وجوب صلاة را جعل کند، آیا می‌تواند بگوید «اذا قطعت بوجوب الصلاة فتجب عليك الصلاة» اگر به وجوب نماز قطع پیدا کردی، نماز بر تو واجب است.

این بحث معروف به این است که اگر گفتیم قطع به حکم محال است که در موضوع خود آن حکم اخذ شود، بعد از استحاله نتیجه می‌گیریم احکام از نظر عالم و جاهل اطلاق دارد. به تعبیر دیگر، احکام شرعی و احکام کلیه بین العالم و الجاهل مشترک است. و این نتیجه، به يك روایاتی هم - که برخی تواتر آنها را ادعا، و بعضی دیگر انکار کرده‌اند این روایات در حد خبر واحد است - تأیید شده است. بلکه به بالاتر از روایات، به ضرورت دین ثابت است؛ یکی از مسائل ضروریه دین این است که احکام شرعی بین عالم و جاهل مشترك است؛ اینطور نیست که بگوییم وجوب صلاة برای کسی است که عالم به آن است، بلکه شخص جاهل هم در همان زمانی که جاهل است، وجوب صلاة به عنوان يك حکم فعلی بر او واجب است. لذا، بعد که علم پیدا کرد، باید تمام اینها را قضا کند. به دنبال این بحث، این اشکال مطرح می‌شود که اگر احکام شرعی بین عالم و جاهل مشترك است، پس چطور مواردی در شریعت داریم که می‌گوید احکام اختصاص به عالم دارد؟ مثل باب جهر و اخفات و قصر و اتمام در باب نماز؛ یا در باب معاملات، برخی فرموده‌اند حرمت ربا مختص به عالم به حرمت است، اما کسی که جاهل است، این حکم برای او نیست. آیا این موارد را باید بگوییم از باب تخصیص است و ادله اشتراك نسبت به این موارد تخصیص خورده است؟ این اساس بحثی است که در امر رابع باید عنوان کنیم.

کلام مرحوم آخوند

مرحوم آخوند می‌فرمایند: در مانحن فيه مجموعاً پنج صورت وجود دارد که يك يك باید آنها را بررسی کنیم.

صورت اول: اگر قطع به حکم در موضوع حکم دیگری که مخالف با این حکم است، اخذ شده باشد، بدون هیچ تردیدی اشکال ندارد؛ مثلاً مولا بگوید «اذا قطعت بوجوب الصلاة فيجب عليك بدرهم»؛ قطع به وجوب نماز به عنوان قطع موضوعی در موضوع حکم مخالف با آن که وجوب تصدق به درهم است، اخذ شده و هیچ اشکالی ندارد.

صورت دوم: جایی است که قطع به حکم در موضوع خود همان حکم و در موضوع نفس آن حکم اخذ شده باشد.

صورت سوم: آنجا که قطع به حکم در موضوع ضد آن حکم اخذ شده باشد؛ مانند این که بگوید: «اذا قطعت بوجوب الصلاة فحرم عليك الصلاة»؛ اگر قطع به وجوب نماز پیدا کردی، بعد از این، همین نماز بر تو حرام می‌شود.

صورت چهارم: این مورد که قطع به حکم در موضوع حکم دیگری که مثل این حکم است - نه نفس این حکم - اخذ شود؛ مثل «اذا قطعت بوجوب الصلاة فتجب عليك الصلاة»؛ اینجا «تجب» حکم دومی است مثل وجوب صلاة اول.

صورت پنجم: قطع به حکم در مرتبه‌ای از آن حکم به عنوان موضوعی اخذ شود برای مرتبه دیگری از آن حکم. طبق مبنای مرحوم آخوند حکم دارای مراتب اربعه است: مرحله اقتضا، مرحله انشاء، مرحله فعلیت و مرحله تنجز؛ اگر مولا بگوید «اذا قطعت بوجوب الانشائي الصلاة فتجب عليك الصلاة بالوجوب الفعلي».

بررسی صورت دوم

بحث صورت اول را بیان کردیم که هیچ اشکالی متوجه آن نیست؛ اما صورت دوم که قطع به حکم در موضوع خود آن حکم اخذ شده باشد، مثل آن که مولا بفرماید «اذا قطعت بوجوب الصلاة فتجب عليك الصلاة»، اگر قطع به وجوب صلاة پیدا کردی نماز بر تو واجب است. «تجب عليك الصلاة» همان وجوب صلاتی است که متعلق برای قطع است.

در تمام مواردی که می‌خواهیم بگوییم يك حکمی اطلاق دارد، اختصاص به عالم ندارد، باید در مرحله اول ببینیم ثبوتاً امکان این که شارع از اول آن حکم را مختص به عالم بکند وجود دارد یا نه؟ آیا شارع می‌تواند در زمان بیان «اقیموا الصلاة» بفرماید من می‌خواهم وجوب الصلاة را برای کسی جعل کنم که عالم به وجوب این صلاة است؛ و بنابراین، کسی که عالم نیست، حکمی را برای او جعل نکرده‌ام؟ اگر بخواهیم بگوییم احکام مشترك بین عالم و جاهل است، قبل از تمام اینها باید اثبات کنیم که در مقام ثبوت شارع نمی‌تواند احکام را مختص به عالم قرار بدهد. مرحوم آخوند در کفایه می‌فرمایند: این فرض مستلزم دور است؛ ولی بیان دور را مطرح نمی‌کنند. برای دور، چند بیان می‌توان در اینجا ذکر کرد.

بیان اول از دور

بیان اول این است که بگوییم هر حکمی متوقف بر موضوعش است؛ از باب توقف عارض بر معروض، هر حکمی عارض موضوعش می‌شود. موضوع تا قبل از این که حکم بیاید چنین چیزی عارض او نشده است، بعد که حکم آمد، این حکم عارض موضوع می‌شود. هر عارضی متوقف بر معروض خودش است.

حال، اگر بخواهیم بگوییم قطع به حکم در موضوع همان حکم اخذ شده است، معنایش این است که قطع به حکم از باب توقف عارض بر معروض است و این یعنی حکم متوقف بر موضوع است و تا موضوع نباشد، حکم نیست؛ پس باید قبلاً قطع به حکم باشد تا حکم بیاید. از طرف دیگر، خود عروض قطع بر حکم هم از باب توقف عارض بر معروض است؛ یعنی وقتی قطع به حکم پیدا می‌کنید، باید قبلاً يك حکمی باشد که به آن قطع پیدا کنید. پس، قطع توقف دارد بر اینکه قبلاً حکم باشد؛ و حکم هم توقف داشت بر این که قبلاً قطع به حکم باشد و هذا دور. شبیه این بیان دور را در بحث این که آیا مولا می‌تواند قصد قربت و قصد امثال را در متعلق امر اخذ کند، مطرح می‌کنند؛ و می‌گویند در آنجا هم دور لازم می‌آید.

همانطور که در کتاب **اصول الفقه** خواندید یا در بعضی از جاهای دیگر مرحوم محقق اصفهانی در حاشیه کفایه فرموده‌اند، این دور در اینجا باطل است؛ یعنی دور در اینجا لازم نمی‌آید؛ فرموده‌اند: «الموقوف غیر الموقوف علیه»؛ موقوف با موقوف علیه فرق دارد؛ آن حکمی که قطع به آن حکم می‌خواهد در آن موضوع قرار بگیرد، غیر از ما یتوقف علیه القطع است. می‌گوییم **اذا قطعت بوجوب الصلاة** - اینجا يك قطع داریم به وجوب الصلاة - فتجب عليك الصلاة يك وجوب صلاة دیگر هم آمد؛ می‌فرمایند این حکم با آن حکمی که خودش متعلق قطع است و قطع عارض آن شده است، فرق دارد. فرقی که این است که در **بوجوب الصلاة**، مراد صورت ذهنیه حکم است ولی در **تجب عليك الصلاة** حکم بوجوبه خارجی است. وقتی این دو حکم از نظر وجود ذهنی و خارجی مختلف شدند، دور از بین می‌رود.

بیان مرحوم اصفهانی در ابطال دور

بیان مرحوم اصفهانی این است که ما می‌گوییم **اذا قطعت بوجوب الصلاة** قطع مگر از افعال و از اوصاف نفس نیست؛ اگر از اوصاف نفس است، پس باید متعلق آن هم يك صورت نفسانی و صورت ذهنیه باشد؛ قطع که يك فعل نفسانی است، مقیداً به این که در عالم نفس است، محال است که به خارج تعلق پیدا کند؛ اگر بخواد در خارج تعلق پیدا کند، انقلاب الذهن الی الخارج لازم می‌آید که محال است. همین حرفی که در فلسفه زیاد می‌زنند که وجوب ذهنی به قید ذهنی محال است در خارج بیاید.

حال که می‌گوییم قطع از افعال ذهن و نفس است، پس متعلقش هم باید صورت ذهنیه باشد. **اذا قطعت بوجوب الصلاة** یعنی صورت ذهنیه. **فتجب عليك الصلاة** هم منظور وجوب صلاة به وجود خارجی‌اش است؛ پس، حکمی که موقوف بر قطع است، حکم به وجود خارجی است و حکمی که قطع بر آن موقوف است (موقوف علیه) به وجود ذهنی است؛ بنابراین، دور پیش نمی‌آید و دور در اینجا باطل می‌شود. این يك بیان برای دور که از راه مسأله عارض و معروض وارد می‌شود.

بیان آقای خوئی (ره) برای دور

بیان دوم برای دور، بیانی است که در کلمات مرحوم آقای خوئی **قدس سره** در **مصباح الاصول** وجود دارد. ایشان می‌فرمایند: شما وقتی می‌گویید **اذا قطعت بوجوب الصلاة فتجب عليك الصلاة**، قطع به وجوب صلاة نسبت به حکم **تجب عليك الصلاة** به نحو قطع موضوعی است؛ اما نسبت به متعلق خودش که می‌گوید **اذا قطعت به وجوب الصلاة** این طریقی است. اگر طریقی شد، معنای طریقی این است که ما يك واقعی داریم، يك حکمی داریم که آن حکم با قطع نظر از این طریق هم فعلیت دارد؛ اصلاً معنای طریقی این است که چه قطع داشتید و چه قطع نداشتید، این حکم در واقع فعلیت دارد.

پس، طبق تحلیلی که ذکر کردیم که قطع - ولو نسبت به آن حکم بعدی موضوعی است - نسبت به متعلقش طریقی است، بنابراین، وجوب الصلاة فعلیت دارد، هر چند که قطعی هم در کار نباشد. سپس، همین «تجب عليك الصلاة» را جزا قرار داده‌ایم و می‌گوییم **اذا قطعت بوجوب الصلاة فتجب عليك الصلاة**؛ در اینجا قانون داریم هر حکمی، هر جزایی تا شرطش فعلی نشده است، خودش هم فعلی نیست؛ یا در اصول تعبیر می‌کنیم اگر موضوع حکم فعلیت پیدا کرد، خود حکم هم فعلیت پیدا می‌کند. پس، لازم می‌آید که وجوب صلاة قبل از آن که فعلیت پیدا کند، فعلیت داشته باشد؛ و از اینجا لازم می‌آید قبل از آن که حکم وجود پیدا کند، موجود شده باشد؛ و این دور، و محال است. **بیان مرحوم نائینی و اصفهانی بیان سوم برای دور**، بیانی است که در کلمات مرحوم نائینی و محقق اصفهانی (ره) ذکر شده است.

مرحوم نائینی قائل است که در تمامی قضایای حقیقیه، موضوع مفروض الوجود است. قضایا بر دو دسته است؛ یکسری قضایا

خارجي هستند، مثلاً در خارج می‌گویند بر این جماعت واجب است که فلان عمل را انجام بدهند؛ این جماعت در خارج موجود هستند و بحثی ندارد. اما در غیر قضایای خارجی، یعنی در قضایای حقیقیه، موضوع را مقدرة الوجود یا مفروضة الوجود می‌گیرند؛ بدین معنا که مولا می‌گوید: من این حکم را که دارم جعل می‌کنم، به این نحو است که موضوع آن را موجود فرض کرده‌ام؛ مثلاً در مورد **لله على الناس حج البيت من استطاع**، مکلف مستطیع که موضوع برای وجوب حج است را مفروضة الوجود می‌گیرد و سپس حکم وجوب را جعل می‌کند. دقت داشته باشید که مراد از فرض، کلمه فرضی نیست که گاه می‌گوییم فرض کنید اینطور است؛ نه، منظور این است که علی تقدیر این که موضوع موجود شود، این حکم برای او فعلیت دارد؛ لذا، می‌گوییم مفروضة الوجود است. حال، در مانحن فیه، اگر مولا بخواهد به نحو قضیه حقیقیه بگوید **إذا قطعت به وجوب الصلاة فتجب عليك الصلاة** طبق این قانون که موضوع مفروض الوجود است، قطع به حکم، هر دو جزئش - هم قطع و هم خود حکم - باید مفروض الوجود باشد.

پس، ما باید خود حکم را مقدرة الوجود و مفروض الوجود بگیریم، در حالی که آن حکمی که در جزای قضیه قرار دادیم، هنوز مفروض الوجود نشده است. بنابراین، لازم می‌آید يك شيء قبل از آن که مفروض شود، مفروض باشد و این محال است. به عبارت دیگر، بر طبق این قانون، لازم می‌آید بگوییم شارع آمده حکمی را در جایی قرار داده که قبلاً فرض وجودش شده است؛ یعنی قبل از آن که موجود شود، فرض وجودش شده است و این محال است. این هم بیان دیگری که در کلمات مرحوم نائینی و اصفهانی ذکر شده است؛ البته مرحوم اصفهانی دو اشکال در اینجا دارند که ما آنها را بیان نمی‌کنیم و خودتان به کتاب **نهاية الدراية** مراجعه کنید. علاوه بر این، مرحوم اصفهانی غیر از این بیان، يك بیان دیگری برای دور ذکر کرده که آن را نیز مطالعه کنید. همین مقدار برای بیان دور کفایت می‌کند، مخصوصاً بیانی که مرحوم آقای خوئی **قدس سره** در **مصباح الاصول** داشتند، بهترین بیان برای دور است. نتیجه این شد: صورت دوم که در آن قطع به حکم را در موضوع خود آن حکم اخذ کنیم، چون مستلزم دور است، محال می‌شود و باطل است.